

# شعر رندانه دیوان غزلیات در خواجه حافظ شیرازی

دکتر بهروز ثروتیان - کرج

همچو حافظ به رغم مدعیان

شعر رندانه گفتنم هوس است  
□ بی گمان شرح رندی‌های حافظ در غزل‌های وی، موضوع کتابی دست کم یک هزار صفحه‌بندی است، تا به رد و اثبات بیان بشود که حافظ در سرودن غزل‌ها چه گونه رندی به کار برده و جریان فکری خواننده‌ی شعر خویش را از مسیر درک و فهم سخن برمی گرداند و حرف دل خود را با چابک‌دستی در جامه‌ی زیبا آن چنان می‌آراید که بیننده از تشخیص سیمای حقیقی شکل خیالی شاعر غافل و یا دور و محروم می‌ماند.  
شاید بتوانیم تعریفی مختصر از شعر رندانه را در چند جمله و عبارت ساده به صورت زیر جمع‌بندی بکنیم:

«شعر رندانه در دیوان غزلیات حافظ شعری است که فهم موضوع غزل آن برای همه آسان نیست و شاعر با ایجاد شکل‌های خیالی آراسته و چندوجهی، اذهان مردم عوام را به سویی دیگر می‌کشد و می‌برد؛ ولیکن برای خواص اهل ادب، ابیاتی را به‌عنوان کلید رمز غزل در شعر می‌آورد تا با فراهم آوردن مقدمات از معنی هماهنگ همه‌ی ابیات به استدلال منطقی و به دلالت عقلی، معنی رمزی در بیت مرموز باز شود و آن گاه یک‌دستی و یک‌رنگی معنی همه‌ی ابیات یک غزل، موضوع مقصود و منظور نظر خواجه را به دست دهد». برای مثال بیت زیر کلید رمز است:

به تنگ‌چشمی آن تُرک لشکری نازم

که حمله بر من درویش یک قبا آورد  
بی هیچ اندیشه و استدلالی، خیال خواننده به‌سوی تُرکان تنگ‌چشم پرواز می‌کند و چنان به‌نظر می‌آید که تُرکی تنگ‌چشم با نگاه خود بر حافظ درویش یک قبا حمله آورده و او نیز بر آن حمله فخر می‌کند.

لیکن، آنجا که اندیشه و خرد به کار می‌افتد، بلافاصله خواننده با خود می‌اندیشد و می‌بیند که این تُرک، یک تُرک زیباروی نیست، بلکه تُرک لشکری‌ست، یعنی: تُرکی از سپاه و لشکریان تُرکان است با خنجر و شمشیر و زور بازو و...

و آن گاه خواننده‌ی شعر رندانه‌ی حافظ با خود می‌اندیشد: اگر این تُرک سبزه‌سینه‌ی، قوی‌بازو به خواجه حافظ، یعنی این درویش یک‌قبا حمله بیاورد، او باید به زور بازوی او فخر بکند، اگر قرار بر فخر در مورد حمله باشد، نه تنگ‌چشمی وی! این‌جاست که تناقض‌ها (پارادوکس‌ها) حقیقت موضوع را روشن می‌سازد و می‌بینیم، تنگ‌چشمی، معنی حفظ و حراست را دارد و حمله در

عربی به معنی بردن و حمل کردن ناگهانی چیزی است و در معنی هفتم از باب حَمَلَ حَمَلًا و حَمَلَانًا به قید کلمه‌ی حرب به معنی یورش است، چنان که می‌گویند: (حَمَلَ - حَمَلَةً فِی الْحَرْبِ عَلَیْهِمْ: کر). یعنی، باید جنگی درمیان باشد تا حمله معنی یورش را بدهد و زنده‌یاد دهخدا در لغت‌نامه ذیل «حمل‌وار» می‌نویسد: «در تداول حمل‌دار و حمله‌دار، رئیس کاروان حج که گروهی را به حج برد و به راهنمایی او حاجیان مناسک و اعمال حج عمره انجام دهند.» خلاصه شاعر می‌گوید: «من افتخار می‌کنم به آن کاروان‌سالار ترک و حراست و تنگ‌چشمی (غیرت و امانتداری او) که کاروان حج را پیش من درویش یک قبا در شیراز آورد، درویشی که قبای او زرکش درجه یک است، و در این کشف رمز است که می‌بینیم موضوع غزل زیر، عرض خیرمقدم برای پیر و یا دوست خواجه است که از حج می‌آید و موضوع را ندانسته «ره» را به «رو» بدل کرده‌اند.

چه مستی‌ست ندانم که ره به ما آورد

که بود ساقی و این باده از کجا آورد  
صبا به خوش خبری هدهد سلیمان است  
که مژده‌ی طرب از گلشن سبا آورد  
گلشن سبا، ولایت یمن است و حجاج شیراز از طریق یمن به حج می‌رفته‌اند و از راه خطا در کوه سراوقات:  
آن تُرک پری‌چهره که دوش از بر ما رفت  
آیا چه خطا دید که از راه خطا رفت

شرح این ماجرا به درازا می‌کشد (رک، شرح غزل، ۱۳۷) برمی‌گردیم به شرح غزلی که در آن‌جا خواجه‌ی شیراز، هوس گفتن شعر رندانه دارد و می‌گوید:

حال دل با تو گفتنم هوس است

خبر دل شنفتنم هوس است  
طمع خام بین که قصه‌ی فاش  
از رقیبان نهفتنم هوس است

شب قدری چنین عزیز شریف

با تو تا روز خفتنم هوس است  
وه که ذردانه‌ی چنین نازک

در شب تار سفتنم هوس است  
ای صبا، امشبم مدد فرمای

که سحرگه شکفتنم هوس است

از برای شرف به نوک مژه

خاک راه تو رفتنم هوس است

همچو حافظ به رغم مدعیان

شعر رندانه گفتنم هوس است

غزل ۲۵

به یقین هر خواننده‌ی یک لحظه با خود می‌اندیشد که مقصود حافظ از این «دردانه‌ی نازک» چیست که هوس سفتن آن را در دل شب تار دارد؟ راستی خواجه از این گونه صحنه‌آرایی‌ها و آفرینش‌های خیالی چه می‌خواهد و چرا می‌گوید: هوس گفتن شعر رندانه دارم؟

در پاسخ می‌توان گفت: غرض اصلی شاعر، هنرنامه‌ی و نشان‌دادن زیبایی و جمال شکل‌های خیالی‌ست و می‌خواهد با این شیرین‌کاری‌ها، خواننده‌ی شعر رندانه‌اش را در لذت شناگری دریای اندیشه غرق کند و در آسمان هنر خیال او را به پرواز درآورد و حتا گاهی شنونده و خواننده‌ی شعر خویش را با سرگرم کردن به بازگشایی گره بیت در تلویحی، شبیه به معما، عمر خوش بخشد و به عمد در سراب بادیه‌ی حیرت‌زدگی، تشنه و گم‌کرده راه رها سازد، چون خود می‌داند که شیوه و شگرد رندی همانند راه و طلسم گنج‌ها، بر همه کس آشکار نیست:

فرصت شمر طریقه‌ی رندی که این نشان

چون راه گنج بر همه کس آشکار نیست

و این رندی را بی‌آن که کسی اعتراض بکند، گناه می‌داند و می‌گوید: با کرم پادشاه عیب‌پوش رندی حافظ چندان گناهی سخت و در حد رد نیست:

رندی حافظ نه گناهی‌ست صعب

با کرم پادشاه عیب‌پوش

با دقت در تعریف رندی، در آغاز سخن به‌نظر می‌آید که مجموع ابیات غزل برای ساختن قرینه‌ی لفظی، به کار می‌رود و با هم دستگاهی منطقی و ریاضی می‌سازد تا مقصود اصلی شاعر، روی از پرده بیرون آورد و در برابر چشم خواننده قرار گیرد، چنان که در بیت سوم از غزل موردنظر (غزل ۲۵) می‌گوید:

شب قدری چنین عزیز شریف

با تو تا روز خفتنم هوس است

ترکیب «شب قدر» یکی از کلیدهای کشف راز غزل و فهم معنی «دردانه‌ی نازک» است، برای آن که «شب قدر» یک اصطلاح اسطوره‌ی در مذهب اسلام است که قرآن کریم در آن شب نازل شده است و با توجه به نص آیات مصحف عزیز که در سوره مبارکه‌ی قدر (آیه‌ی ۹۷) می‌فرماید: «ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم. و از شب قدر، چه آگاہت کرد. شب قدر از هزار ماه ارجمندتر (شریف عزیز) است. در آن [شب] فرشتگان، با روح، به فرمان پروردگارشان، برای هر کاری [که مقرر شده است] فرود آیند، [آن شب] تا دم صبح، صلح و سلام است.»

شب قدر در عرف عام، شب‌های ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۳ و ۲۷ رمضان است؛ ولیکن در اصطلاح تصوف «شب‌ی‌ست که سالک در آن به تجلی خاص اختصاص می‌یابد و با آن تجلی، قدر و مرتبه‌ی او نسبت به خدا معلوم می‌شود».

این که حافظ این رند طریقت معرفت می‌گوید: در این چنین شب قدری عزیز شریف می‌خواهم تا برآمدن آفتاب با تو بخوابم، این خوابیدن به قرینه‌ی ابیات بعد، به معنی بیدارماندن با ذکر و یاد دوست یا کشف و شهود در خلوت دل است و همین یک کلام شاهد رندی شاعر و شعررندانه‌گفتن «اوست که خفتن را در معنی «بیدارماندن» با یاد و ذکر دوست به کار می‌برد. به دلیل این که بلافاصله می‌گوید: می‌خواهم هنگام سحر چون گل شکفته بشوم و برای به‌دست آوردن عزت و شرف راه تو را با مزگانم برویم و به زیارت تو بیایم و آن دُرَدانه، ذکر یارب، یارب گفتن و در آیین‌های دل نگریستن است که در خلوت شب تاریک شاعر تا صبح بدان مشغول است، وگرنه اگر می‌خواست با وی بخوابد، سحرگاه او در جایی دیگر نمی‌بود تا با مژه خاک راه بروید!

ای صبا امشبم مدد فرمای

که سحرگاه شکفتنم هوس است

از برای شرف به نوک مژه

خاک راه تو رفتنم هوس است

غزل ۲۵

برای نگارنده‌ی این مطالب بسیار جالب است، در حالی که از صفحه‌ی ۱۵۷ غزلیات حافظ، (نگاه ۱۳۳۹) همین غزل را می‌خواند و می‌نویسد، در صفحه روبروی آن (ص ۱۵۶) غزل زیر خودنمایی می‌کند:

اگرچه باد فرح‌بخش و باد گل پژست

به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیزست

غزل ۳۳

یعنی اگرچه فصل بهار و ماه اردیبهشت است که باد گل می‌بیزد و گلبرگ‌ها در اثر باد بر زمین می‌ریزد و درختان در حال میوه‌ساختن هستند، به بانگ چنگ و موسیقی، شراب نخورید و یا حتا با سماع و آواز، رقص صوفیانه نکنید؛ که محتسب تیز است. محتسب، در شعر حافظ شخص مبارزالدین محمد، پدر شاه‌شجاع است، که به‌نام دین و طرفداری از مذهب تسنن، قیام و در سال ۷۵۴ هـ شیراز را محاصره کرده و شاه شیخ ابواسحاق اینجو را شکست داده، خود با حدت و شدت تمام بر تخت نشست، دستور داد خم‌های شراب را شکستند و بر اثر همین مردم بر مردم شیراز و فارس ستمی رفت که حافظ غزلی ساخت و گفت: رنگ‌ننگ این حادثه‌ی مربوط به می‌انگوری تا قیامت از خرقه‌ی این زاهد ربایی نخواهد رفت و ماندگار خواهد بود. آن‌جا که شاه محتسب دستور می‌دهد، انگورها را شسته بخورند و حافظ می‌گوید: این فتوا نادرست است و تا زمانی که انگور در خوشه است، می‌توان خورد و اگر جدا بشود و این همه مدت در خم بماند و بوی شراب از آن



بباید نمی‌توان خورد؛ و خود این غزل از بدایع رندی‌های خواجه است که حیف است در همین جا و در میان کلام گفته نشود. بنابراین شرح غزل ۳۴ پس از توضیح این مطلب گفته می‌شود: دوستان دختر رز توبه زمستوری کرد

شد بر محتسب و کاز به دستوری کرد  
دختر رز، یعنی انگور و خون دختر رز، یعنی شراب. در این جا می‌گوید: ای دوستان، بدانید که دختر رز (انگور) از کار بد مستوری و پوشیدگی در خم، توبه کرد و نزد محتسب (محمد مبارزالدین) رفت و برابر دستوری او کار کرد. یعنی او دستور داد که از مستوری در خم بیرون بیاید. ناگفته نماند که «دستوری» در لغت به معنی زن فاحشه هم آمده است که با رخصت و اجازه‌نامه‌ی محتسب به بدکاری می‌پرداخته‌اند و مشروح این مطلب را در کتاب‌های تاریخ از جمله «دستور الکاتب فی تعیین المراتب» می‌توان مطالعه کرد.  
و خواجه می‌گوید: انگور از پرده به مجلس آمد، آن را با آب بشوید تا طعم آن به حریفان - یعنی شراب‌خواران که آشنا با طعم شراب هستند - بگوید که چرا دوری کرده است؟ یعنی از بوی آن یک حریف شراب‌خواره می‌فهمد که در خم شراب بوده است و بوی شراب می‌دهد:

آمد از پرده به مجلس، عرقش پاک کنید

تا بگوید به حریفان که چرا دوری کرد  
در این بحث اهل ادب لذت می‌برند از این که حافظ با کاربرد «دختر رز» و دیگر شکل‌های خیالی، پرده‌ای را به روی صحنه می‌آورد که گویی، دختری پیش محتسب رفته و از وی دستوری گرفته و از پرده به مجلس آمده و از شرم عرق کرده است و می‌خواهند عرق روی او را پاک کنند. و حافظ به این حکم سخت



اعتراض می‌کند و می‌گوید: جای آن است که دانه‌های انگور را در خوشه بگیرند، بخورند و گرنه دختری مست، چون دانه‌ی انگور که این همه مستوری کرده و در خم پنهان و پوشیده مانده است به شراب بدل گردیده، خوردنی نیست و به اعتباری حرام است! جای آن است که در عقد وصالش گیرند

دختری مست چنین کاین همه مستوری کرد

ناگفته نماند که «عقد» به کسر عین و به معنی سلک مروارید و گلوبند است. و در این جا به قرینه لفظی «دختر رز» و به دلالت عقلی در محور عمودی غزل و به علاقه‌ی مشابَهت، مجاز به همانندی (استعاره‌ی مصرحه) است برای «خوشه‌ی انگور» و رندی خواجه در کاربرد صفت وصال است برای «عقد» که استعاره‌ی تحقیقه‌ی موجود در هم‌هی ابیات پیشین را تقویت می‌کند و صحنه‌ی از یک دختر واقعی و حتا «عقد» به فتح عین را پیش چشم می‌آورد و در کلمه‌ی «عقد» صنعت تصحیف ایجاد می‌کند، به گونه‌ی که همین غزل می‌تواند موضوع دو، سه جلسه درس فن بیان بوده باشد.

و شاعر در ابیات بعد می‌گوید: مزدگانی بدهید که ما از جام حق باده می‌نوشیم و مستی، از جای دیگر و از دست مطرب و ساقی عشق است که چاره‌ی مخموری برای ما کرده‌اند، و ما نیازمند این چنین شرابی نیستیم و مطرب عشق ما، آهنگ مستانه‌ی دیگری می‌زند.

مزدگانی بده ای دل که دگر مطرب عشق

راه مستانه زد و چاره‌ی مخموری کرد  
و از همین شراب معرفت و از نظر همین مطرب عشق است که گل طبع من این چنین شکفته شده است و من مرغ شب‌خوانی هستم که از گلبرگ گل سرخ شادم و غزل سرایی می‌کنم، یعنی از اثر نظر مطرب عشق این چنین خوش و سرمستم و شعر می‌سرایم و جای تعجب هست:

نه شگفت از گل طبعم ز نیمش شگفت

مرغ شب‌خوان، طرب از برگ گل سوری کرد  
و این جاست که میخ چادر اعتراض را بر قلّه کوه کنایه و رندی می‌کوبد و فریاد برمی‌دارد که

نه به هفت آب که رنگش به صد آتش نرود

آن چه با خرّقه‌ی زاهدی می‌انگوری کرد  
رندی حافظ در این بیت، مبتنی بر این استدلال است که اگر، غرض، شراب‌خواری زاهد بود و رنگ شراب بر خرّقه‌ی وی بود، در آن صورت هم با آب شسته می‌شد و هم آتش خرّقه را به خاکستر بدل می‌کرد؛ ولیکن شاعر می‌گوید: این خرّقه‌ی ریایی ستم‌کاره را اگر صدبار در آتش بسوزانند باز ننگ و رنگ آن در تاریخ خواهد ماند تا بدانند در ماجرای می‌انگوری، چه بلایی بر سر ما آمد که نمی‌توانیم بگوییم. و آن گاه شاعر به عالم انصاف و عدل اسلامی برمی‌گردد و متوجه می‌شود که اصل ماجرا و حکم درست بوده است و محتسب کار خلاف نکرده، بلکه این مردم غرض‌ورز و

حسود و حقیر و عقده‌یی بوده‌اند که به خانه‌ی مردم ریخته‌اند و آن‌چه نمی‌بایست کرده‌اند و با اطمینان خاطر برای برائت خود و آرامش دل عارف خویش دندان به هم فشرده، می‌فرماید: حافظ افتادگی کن و با عدالت سخن بگوی!

حافظ افتادگی از دست مده زان که حسود

عرض و مال و دل و دین در سر مغروری کرد

غزل ۱۳۳

و معلوم می‌شود که غزل را پس از کورشدن شاه‌محتسب و در زمان فرزندش سروده است، که می‌گوید: حسودان و غرض‌ورزان همه پاداش عمل خود را دیدند و عرض و مال و دین و همه‌چیز خود را در سر فریب‌خوردگی خود از دست دادند. و این حادثه‌ی روی کار آمدن شاه‌شجاع پس از سال ۷۵۹ هجری و کورکردن پدر در شهر اصفهان بوده است.

و باز پیش‌تر از آن که شعر رندانه‌ی خواجه در غزل ۳۴ مطرح بشود، ضرورت دارد که سطرپی از تاریخ ایران در تفسیر معنی «محتسب» نقل شود که در تاریخ اقبال - پیرنیا و دز صفحه‌ی ۵۷۷ آمده است: «امیر مبارزالدین با فرستاده‌ی ابوبکر المعتضد بالله - جانشین خلفای عباسی - در مصر به سال ۷۵۵ هجری بیعت کرد و طریقی را که شیخ ابوسحاق اینجو قبل از او در این مرحله پذیرفته بود، پذیرفت و در خطبه و سکه نام خلیفه را مذکور داشت و علمای عراق و فارس و یزد را نیز در این بیعت آورد؛ ولی بسیار تندخو و درشت‌گو بود و غالباً به‌دست خود، مردم را سیاست می‌کرد و در جلوگیری از منتهیات، سخت‌گیری را از حد می‌برد و به همین جهت مردم باذوق و بذله‌گوی شیراز از او چندان به خوشی نام نمی‌بردند و او را پادشاه محتسب می‌خواندند. (تاریخ ایران، چاپ انتشارات خیام، ص ۵۷۷)

از همین است که خواجه‌ی شیراز او را محتسب می‌نامد و می‌گوید:

اگرچه باده فرح‌بخش و باد گل بی‌زست

به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیزست  
تیزی محتسب اشاره است به تندخویی و سخت‌گیری وی، ولیکن مردم فارسی‌زبان می‌دانند که این واژه معنایی بسیار زشت دیگری دارد و گفتنی نیست. (ر.ک. فرهنگ فارسی معین، معنی چهارم)

و در بیت بعد، شاعر رند شیراز، پوشیده و پنهان کلمه‌ی «چنگ» را به بیت بعدی می‌دوزد:

صراحی و حریمی گرت به چنگ آفتد

به عقل نوش که ایام فتنه‌انگیزست  
یعنی، اگر یک کوزه شراب (صراحی: پارچ) و حریف و همدمی به‌دست آید، با عقل و خرد بنوش و در خانه و محرمانه بنوش که روزگار، فتنه‌انگیز است و از آسمان بلا می‌بارد. ناگفته نماند که به قرائن غزل‌های دیگر شاعر در حکومت امیر محتسب، خانقاه‌ها را هم بسته‌اند و حافظ اشاره‌ی به شراب و ذکر حق نیز دارد که می‌گوید: دور از چشم اغیار و در خلوت، به ذکر حق مشغول باشید.

و آن‌گاه می‌فرماید: پیاله را در آستین مرقع، یعنی خرقه‌ی پاره‌پاره پنهان کنید، به دلیل آن‌که با مردم بی‌چیز و فقیر کاری ندارند و جامه‌ی مردم خوش‌پوش و نوجامه را می‌گردند و اگر چیزی پیدا کنند، خون می‌ریزند و شراب، حکم قتل به همراه دارد:

در آستین مرقع پیاله پنهان کن

که همچو چشم صراحی زمانه خون‌ریز است

یعنی، هم‌چنان‌که از چشم صراحی (کوزه، کسری، پارچ و...) شراب سرخ به رنگ خون می‌ریزد، زمانه نیز خون‌ریز است و تو را می‌کشند.

باز رندی شاعر، در کاربرد لفظ «صراحی» پنهان است که از بیت دوم به بیت سوم آورده است، تا رشته‌ی ابیات نظم از هم نگسلد و مبادا آن‌که چیزی و بی‌تی در میانه بیفزایند و این نیز به‌خاطر آن است که این غزل رندانه و رازناک را برای مردم تبریز و بغداد می‌فرستد تا بدانند که امیر مبارزالدین قصد حمله به آن دو مرکز تمدن ایران اسلامی را دارد و بدانند که در فارس و عراق (اراک، اصفهان و یزد) چه می‌گذرد و چه خبر است؟ و این ادعا از تناقض موجود در بیت آخر غزل به‌دست می‌آید که معلوم می‌شود، کار با تاریخ ایران باستان افتاده است و یاران امیرمحتسب هرآنچه را که نشان از شاهان ایران قبل از اسلام دارد، از میان می‌برند و در این بحث حافظ به صراحت می‌گوید: آسمان هم‌چون پرویز و الکی‌ست که از آن خون می‌ریزند و خون می‌افشانند، و ریزه‌های این الک که در درون آن باقی می‌ماند، سر کسری انوشیروان و تاج خسروپرویز شاهان دوره‌ی ساسانی است:

سپهر برشده پرویز نی‌ست خون افشان

که ریزه‌اش سر کسری و خون پرویز است  
در همین بیت نیز کلمه‌ی «خون» را از بیت پیش (بیت سوم) آورده و محکم بسته است. در این‌جا معلوم می‌شود که در میانه، بی‌تی را خود یا دیگران دانسته یا نادانسته افزوده‌اند، تا غزل هفت‌بیتی بشود. ز رنگ باده بشویم خرقه‌ها در اشک

که موسم وزع و روزگار پرهیزست  
و شاید هم همین بیت از خود خواجه باشد و رمزی در آن نهاده و در میان غزل (بیت چهارم) گذاشته که ما نمی‌فهمیم راز آن چیست؟

سرانجام، با اطمینان خاطر می‌گوید که شادی و خوشی ما برای کسی باقی نمانده و همه‌ی کارها برعکس شده است، گویی سپهر هم‌چون خمی‌واژگونه است که گل ولای آن در این سرافتاده و بر سر ما خاک می‌ریزد.

مجوی عیش خوش از دور واژگون سپهر

که صاف این سر خم جمله دُردی آمیزست  
با این همه غم و درد و ناامیدی، در پایان غزل، شاعر از این‌که با شعر خوش خویش، عراق و پارس را گرفته، اظهار خوش‌دلی می‌کند و همین تناقض راهنمای کشف رمز غزل بوده است، که متوجه می‌شویم کلمه‌ی «سپهر» را از بیت پنجم به بیت ششم

آورده و لفظ «خوش» را از بیت ششم به بیت هفتم نقل کرده و گفته است:

عراق و پارس گرفتگی به شعر خوش حافظ

بیا که نویت بغداد و وقت تبریز است  
از کاربرد لفظ عراق، در ابتدای بیت و نام «بغداد در حشو، مصراع دوم معلوم می‌گردد، غرض از عراق همان عراق عجم یا اراک است که عبارت بودند از: ولایات اراک، همدان، اصفهان، یزد و...

و شاعر می‌گوید: حافظ، با شعر خوش عراق و فارس را گرفتگی [هم‌چنان که امیر محمد مبارزالدین این دو ناحیه را گرفته و شاه شیخ ابواسحاق را گردن زده است. ۷۵۸ هـ]. اکنون می‌خواهد به سوی تبریز و بغداد حرکت کند و آن دو ولایت را نیز بگیرد و به سرنوشت ما گرفتار سازد، تو نیز به شعر خوش آن دو کشور را خواهی گرفت؛ و می‌دانیم که امیر مبارزالدین در سال ۷۵۸ هـ تبریز را فتح کرد و به‌خاطر حرکت سلطان اویس جلایری به سوی تبریز صلاح آن دید که به شیراز برگردد و در رمضان ۷۵۹ هـ در اصفهان، پسر شاه‌شجاع به دستگیری شاه‌سلطان، پسرخواهرش او را گرفته، کور کردند و عراق و فارس و تبریز همه از دست وی بیرون رفتند ولیکن خواجه حافظ، تبریز و همه شهرهای فارسی زبان جهان را فتح کرد و زیر سلطه‌ی غزل‌های عارفانه و زندانه‌ی خویش درآورد و تا قیامت در قبضه‌ی قلم وی باقی خواهند ماند و بیرون آوردنی نیستند و او پیروزمند جهان غزل فارسی‌ست برای همیشه.

و اما حافظ را با همین شاه‌شجاع یعنی جلال‌الدین ابو‌النوارس شاه‌شجاع سر و سری‌ست گفتنی که از آغاز حکومت وی (۷۶۰ تا ۷۸۶ هـ ق) بر صدر کاخ غزل و قصر شاه‌شجاع نشسته و هر آن چه را که گفتنی‌ست در عالم شعر به رشته‌ی نظم کشیده و غزل زندانه و عارفانه را به اوج رسانیده و خود نیز جاودانه شده است. نظر بر این که در تربیت استعداد و شکفتگی طبع حافظ، شخص شاه‌شجاع نقشی غیرقابل انکار داشته است و این پادشاه حافظ قرآن و مفتی عالم اسلام خود شراب‌خواره بوده و حافظ بر اثر همین دو خصلت متناقض شاه، از شعردوستی و ادب‌پروری وی بهره می‌برده و آزادانه قادر به بیان تفسیر آیات قرآن می‌بوده و علیه تزویر و ریاکاری مدعیان دین، با زبانی گشاده سخن گفته است، ضرورت دارد، چند سطر از نوشته‌ی تاریخ را به شهادت طلبیم تا بدانیم چرا، شاعر و عارف و رند شیراز، در اوای کار، شاه‌شجاع را عاشقانه دوست داشته و او را «یوسف» می‌نامیده؟ چنان که در دو سال دوری وی از شیراز و شهربندی ابرقو (۷۶۵ تا ۷۶۷) سخت می‌نالیسد و بی‌تابانه فریاد برمی‌دارد که:

یوسف گم‌گشته بازآید به کنعان غم مخور.

خانه‌ی آحزان شود روزی گلستان غم مخور  
و چرا به شاه نعمت‌الله ولی نامه می‌نویسد که: ای شاه اولیاء به داد ما برس که برادران شاه‌شجاع می‌خواهند او را بکشند و در شیراز فتنه برپا کنند. و این هر دو غزل زندانه، جای بحث دارند که متأسفانه مجال آن نیست؛ ولیکن گفتنی‌ست برخی از عزیزان

ولایت حافظ‌شناسی به‌معنی شعر زندانه‌ی خواجه پی نبرده، غزل او را از باب طنز برشمرده‌اند. در حالی که خواجه، به جد از شاه نعمت‌الله ولی می‌خواهد تا درد مردم شیراز را درمان کند و با نظر عنایت خویش، قتل‌های محرمانه و خون‌ریزی‌های در پرده را چاره فرماید که اگر حدیث آن گفته شود، سنگ می‌نالد:

آنان که خاک را به‌نظر کیمیا کنند

آیا بُود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند

پیراهنی که آید از بوی یوسفم

ترسم برادران غیورش قبا کنند

حالی درون پرده بسی فتنه می‌رود.

تا آن زمان که پرده برافتد چه‌ها کنند!

گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار

صاحب‌دلان حکایت دل خوش‌آوا کند

حافظ دوام وصل می‌سیر نمی‌شود

شاهان کم التفات به حال گدا کنند

غزل ۱۸۶

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- شرح بیت و غزل ۱۲۷ در صفحات ۱۵۰۸ - ۱۵۲۲ به‌تفصیل آمده است. (شرح غزلیات حافظ، چهار جلدی، انتشارات پویندگان دانشگاه، ۱۳۷۹).
- ۲- فرهنگ فارسی دکتر معین، ذیل «لیله‌القدر»، ج ۴، ص ۲۶۶.

## حافظ و دیگر انتشارات دایره‌المعارف ایران‌شناسی را از مراکز فرهنگی و کتاب‌فروشی‌های زیر بخواهید:

- ۱- انتشارات دایره‌المعارف ایران‌شناسی، تقاطع فلسطین و انقلاب - سالکمان میر - شماره‌ی ۲ - طبقه‌ی سوم
- ۲- انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، عباس آباد خیابان احمد کسری (نخستین) - پیش‌کوی سوم
- ۳- کتاب‌مزرع، انتشارات بنیاد فرهنگ‌معارف اسلامی، میدان فلسطین - اول فلسطین شمالی - شماره‌ی ۱۳۰
- ۴- انتشارات مزلی (کتاب‌فروشی)، خیابان انقلاب - بین وصل و چهارراه فلسطین
- ۵- کتاب‌فروشی کوش، خیابان انقلاب - اول ابرویان
- ۶- کتاب‌فروشی «هنری» خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه ایران
- ۷- کتاب‌فروشی خوارزمی، خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه ایران
- ۸- کتاب‌فروشی بوگودا، خیابان انقلاب - تقاطع وصل
- ۹- کتاب‌فروشی شهید خدایان انقلاب - اول خیابان نصر زاری
- ۱۰- کتاب‌فروشی وکله خیابان فلسطین - پیش‌کوی نایب
- ۱۱- انتشارات پخته خیابان انقلاب - بعد از چهارراه فلسطین - پلاک ۱۲۲۲
- ۱۲- انتشارات آریان، خیابان انقلاب - اول خیابان اردبیل‌نعمت
- ۱۳- نشر راه‌ناتان، خیابان انقلاب - خیابان دوازده فروردین
- ۱۴- کتاب‌فروشی قتل روزنامه‌فروشی سراسر کشور